نقد زبان و ادبیات خارجی
Critical Language & Literary Studies

« ۶۷ - ۸۳ »

تلفیق رویدادهای تاریخی و عناصر خیالی در خاطرات آدرین اثر مارگریت یورسنار

محبوبه فهیم کلام[۱]

چکیده

در خلق یک اثر ادبی، به ویژه رمان، درونمایه‌ی داستان و شیوه‌ی تخیل نویسنده در آن از اهمیت خاصی برخوردار است. در خاطرات آدرین که میتوان آن را یکی از آثار برجسته‌ی نیمه‌ی دوم قرن بیستم قلمداد کرد، یورسنار رویدادهای تاریخی را با بهره‌گیری از نیروی تخیل خود و بر اساس دغدغه‌های ذهنی اش بازآفرینی کرده است. این مقاله می‌کوشد تا ضمن بر شمردن و تحلیل برخی از مضامین برجسته‌ی این اثر، این نکته را روشن کند که یورسنار با بازگشت به ساختار سنتی و با روی آوردن به مضامین تاریخی، به احیای سنتهای گذشتگان پرداخته است و با تلفیق تاریخ و تخیل زنانه‌ی خود، ادبیاتی نوین تحت عنوان «ادبیات شگرف» (fantésie) آفریده است تا از این رهگذر نگارنده‌ی مقاله بتواند برای پرسشهای زیر پاسخ مناسبی پیدا کند: خاطرات آدرین، رمانی تاریخی است یا رمانی خیالی؟ در دورهای که غالب نویسندگان، درونمایه‌های عصر مدرن را برای آثار خود بر می‌گزیدند، هدف یورسنار از پرداختن به حوادث تاریخی چه بوده است؟

کلید واژه ها: رویدادهای تاریخی، تخیل، روم باستان، ساختار سنتی، مرگ.

دوره اول، شماره ۲، بهار و تابستان ۱۳۸۸

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی اراک
mahramin2004@yahoo.com

مقدمه

مارگریت یورسنار(Marguerite Yourcenar) که از نویسندگان برجسته‌ی عصر حاضر فرانسه و از چهره‌های مطرح عرصه‌ی ادبیات داستانی است، توانسته است توجه منتقدان ادبی را به خود جلب کند. در میان نویسندگان فرانسوی، یورسنار علاقه‌ی زیادی به توصیف و انعکاس فرهنگ دوران باستان دارد. سفرهای بسیار او به نقاط مختلف جهان، او را دلبسته‌ی ادبیات، هنر و به ویژه تاریخ کرد. از این رو در بسیاری از آثارش، رویدادهای تاریخی را مبنای نوشتار داستانی‌اش قرار داده است.

خاطرات آدرین اثر برجسته‌ی او که با هدف بازسازی فرهنگ و تفکر جامعه، به مرور تاریخ گذشتگان در قالب پژوهشی ادبی – تاریخی می‌پردازد، تلاشی است در راستای بازنمایی تاریخ فرهنگی، اجتماعی روم باستان. این اثر در سال ۱۹۵۱ منتشر شد، نویسنده‌اش را به شهرت بین‌المللی رساند، و جوایز متعددی مانند «جایزه‌ی فمینا واکارسکو» (Prix Fémina–Vacaresco) و«جایزه‌ی ملی بزرگ ادبیات» (Le Grand Prix National) را به خود اختصاص داد. این اثر، او را به عنوان نویسنده‌ای خلاق و صاحب سبک به جامعه‌ی فرانسه شناساند.

خاطرات آدرین تاریخ زندگی و روایت خاطرات امپراتور روم در قرن دوم میلادی است که خطاب به جانشینش، مارک اورل بازگو می‌شود تا بدین ترتیب راه و رسم زمامداری را به او بیاموزد. قهرمان داستان، «آدرین» امپراتور روم است که مراحل مختلف زندگی‌اش را توصیف می‌کند؛ از جنگ‌ها، لشگرکشی به آسیا و مراحل دستیابی اش به قدرت می‌نویسد. او که مسافری خستگی ناپذیر است، همواره می‌کوشد تا با سیاحت در ایالات روم، پایه‌های امپراتوری خود را با بهبود بخشی در ساختار اقتصادی و حقوقی آن سرزمین استحکام بخشد.

در این مقاله سعی می‌شود ضمن بررسی دو مضمون برجسته‌ی اثر- بررسی مرگ و نقش زن در دوران باستان- به عنوان شاخص دیدگاه‌های فلسفی و اجتماعی یورسنار، به نگاه تاریخی او و قدرت نیروی تخیل آفرینشگر او پرداخته شود تا بتوانیم

برای پرسش زیر پاسخ مناسبی بیابیم: یورسنار در خلق فضای داستانی‌اش، از کدام یک از این عناصر بیشتر بهره گرفته است؟ عناصر خیالی یا عناصر واقعی برگرفته از تاریخ؟ و با توجه به تلفیق عناصر تخیلی و واقعی، آیا این اثر را باید رمانی تاریخی خواند یا رمانی خیالی؟

بحث و بررسی

***خاطرات آدرین*، رمانی تاریخی یا خیالی ؟**

نیروی تخیل، عامل تمامی ادراکات بشری است و غالباً منجر به آفرینش پدیده ای نو می شود. بن مایه‌ی ادبیات داستانی نیز اساساً نیروی تخیل است و در تمامی عرصه‌ها، ذهن خیال پرداز انسان همواره از این نیرو به انحا مختلف بهره گرفته است. حتی در پژوهش‌های تاریخی که شالوده‌ی آن بر مبنای مستندات تاریخی و عینیات استوار است، هنگامی که مورخ به اسناد کافی دسترسی ندارد، از نیروی تخیل خود بهره می‌گیرد تا بخش‌های ناپیدا و مبهم تاریخ را بازسازی کند. پر واضح است که یورسنار یک رمان نویس است و تخیل را دستمایه‌ی ادبیات خویش قرار داده است و با بهره‌گیری از تاریخ، اهداف ذهنی خود را بیان می‌کند. او در غالب آثار خود به ویژه در*خاطرات آدرین* که به ظاهر مجموعه‌ای از خاطرات امپراتور روم است، چند عامل خاص را به کار می‌گیرد و همین عوامل‌اند که نوشته‌های او را از دیگر آثار نویسندگان هم عصرش متمایز می سازد:

ایجاد فضایی در مرز واقعیت و خیال

داستان در میان فضایی واقع‌گرایانه و وهم انگیز در نوسان است. با وجودی که شخصیت‌ها و محیط پیرامونشان واقعی است، گاه چنین احساس می‌شود که درونمایه‌ی رمان و داستان پردازی نویسنده، ناشی از گرایش او به تخیل رمانتیکی است؛ به عبارت دیگر؛ بهره‌گیری از عنصر تخیل و لطافت حاصل از آن، یکی از ویژگی‌های این داستان و موجد لذت در خواننده است و این امر سبب شده است تا برخی، آن را در زمره‌ی آثار تخیلی به شمار آورند. اما باید اذعان داشت که نویسنده در طول داستان گاه به بیان مستندات تاریخی و وقایع اتفاقیه می‌پردازد و به موازات آن برای انگیزش حس خواننده،

بر آفرینش فضای تخیلی تأکید می‌ورزد. یورسنار روش پردازش داستانی خود را در این اثر به «هذیانی کنترل شده» تشبیه می‌کند (بگلی۴۰). توصیف او از چگونگی شکل‌گیری این اثر نیز چنین است: «یک پا در تحقیقات علمی، پای دیگر در جادو... همان جادوی دوست داشتنی که فقط زمانی صورت می‌گیرد که انسان در تفکر خویش بتواند در جسم و روح انسان دیگری حلول کند و احساسات خود را در شرایط مشابه او بنگارد.» (همان ۴۱)

گر چه یورسنار در اثر داستانی‌اش تاریخ را دستمایه‌ی ادبیات خود قرار داده است ولی آن را با ذهنیت و تفکر فردی خویش که متأثر از تعصب و حس زنانه اوست، در هم تنیده است. در واقع او در پی تلطیف جهان انسانی است و هر آن چه را که در تقابل با معیارهای انسان دوستانه اش قرار گیرد، بر نمی‌تابد. به طور مثال مردود شمردن هر گونه خشونت و جنگ (ص ۸۲)، قتل عام حیوانات (ص ۱۱۹)، تمایلات صلح دوستانه که بعد از حوادث خونبار جنگ جهانی دوم در او تشدید شد (ص ۱۵۸)، بخشی از اثر او نیز بر اساس اسطوره‌ها و افسانه‌ها پایه ریزی شده است و به عبارت دیگر؛ مضامین تاریخی و داستان‌های کهن یونان باستان، محور اثر داستانی اوست که با ادبیاتی شگرف (Fantésie) عجین شده است.

تزوتان تودورو(Todorov) درکتاب *درآمدی بر ادبیات شگرف*، به نقل از پیر مابیل (Mabille) می‌نویسد: «فراتر از رضایتمندی، کنجکاوی و همه هیجاناتی که خواندن اسطوره‌ها و قصه‌ها در ما ایجاد می‌کنند، فراتر از نیاز به سرگرمی، فراموشی، حس دلپذیر و یا هولناک، هدف واقعی از سفر شگفت انگیز در اسطوره‌ها و داستان‌های کهن، رسیدن به درک کامل‌تری از واقعیت جهانی است.» (تودورو ۶۲، به نقل از پژوهش های خارجی) به کلامی دیگر، اساطیر و مضامین داستان‌های کهن نه تنها مایه‌ی حظ خواننده می‌شوند، بلکه هدفی ارشادی را دنبال می‌کنند.

از این‌روست که یورسنار در اوج شکوفایی موج رمان نو، بازگشت به ساختارهای سنتی را بر می‌گزیند. او که به قدرت خارق العاده و جذابیت مضامین تاریخی و کهن واقف است، درونمایه‌ی غالب آثارش را از خلال تاریخ بر می‌گزیند و رویدادهای دنیای کهن را با دنیای خیالی خود تلفیق می‌کند و روایت جدیدی در وادی

ادبیات شگرف می‌آفریند. به عقیده‌ی تودرف، «برای نویسنده حائز اهمیت است که بتواند خواننده‌اش را به وسیله‌ی ارائه‌ی بازنمودی از واقعیت- که نقش خود واقعیت را ایفا می‌کند- در در دنیای رمان درگیر کند. این بدان معناست که نویسنده با استفاده از اسلوب حقیقت نمایی، تصویری از واقعیت به خواننده ارایه دهد تا خواننده خود را در بطن داستان احساس کند.» (مقدادی ۵۱) بنابراین ارایه‌ی بازنمودی از واقعیت، یکی از روش‌های دستیابی به حقیقت نمایی در داستان است که یورسنار با روی آوردن به واقعیتی از تاریخ به این مقوله دست می‌یابد. گر چه رمان او رو نوشت دقیقی از واقعیت تاریخی نیست؛ اما او به مدد دو عامل واقعیت تاریخی و نیروی تخیل خود، ترکیبی به وجود آورده است که در نگاه نخست بر واقعیت پذیری آن صحه می‌گذارد، ولی با کمی تأمل بر جزئیات آن خواننده دچار شک و ابهام می‌شود. به گفته‌ی تودروف «ادبیاتی که تردید و ابهام در بطن آن است، ادبیات شگرف است.»(همان 52) به بیان دیگر، رمان *خاطرات آدرین* بر دو مؤلفه‌ی واقعیت و خیال استوار است؛ ولی از آن جا که در غالب صحنه‌های داستان، خیال نقش پر رنگ تری دارد، لذا این اثر را می‌توان در زمره‌ی ادبیات شگرف (تخیلی) قرار داد.

اغراق در توصیف

چنان که در رمان یورسنار می‌بینیم، اغلب وقایع ساده هستند، ولی گاه نویسنده آنها را به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که واقعیت‌پذیری آن را خدشه دار می‌سازد. اساساً در داستان‌های این نویسنده، پرداختن به جزئیات و بکارگیری صفات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چرا که هر مورد جزئی می‌تواند به گونه‌ای خاص بر ذهن و روان خواننده تأثیر گذار باشد. شاید این جزئی‌نگری و نکته سنجی او، ریشه در زن بودن و نگاه ظریف زنانه‌ی او داشته باشد، ولی گاه همین ریز بینی و تمرکز انحصاری بر جزئیاتی واقع گرایانه به او امکان به تصویر کشیدن واقعیت را می‌دهد:

> به فرژی، ناحیه‌ی تلاقی مرز یونان و آسیا رسیدیم. پس از مدت کوتاهی، در ذهن من کامل‌ترین و روشن‌ترین تصویر خوشبختی نقش بست. ما در مکانی متروکه و بی‌آب و علف، کنار قبر آلسیبیاد (Alcibiad) که قربانی توطئه‌ی ساتراپها شده و در آن‌جا دفن بود، چادر زدیم. به دستور من روی این قبر که مدت مدیدی به فراموشی سپرده شده بود،

پیکره‌ی پاروس (Paros)، محبوب‌ترین مرد یونان به شکل مجسمه‌ای از مرمر بر روی قبر ساخته شده بود. هم چنین دستور داده بودم هر ساله مراسم یادبودی برای او برگزار کنند. در اولین مراسم یادبود، ساکنین روستای کناری نیز در کنار افراد گروه من حاضر شده بودند. گوساله‌ای را قربانی کردند و بخشی از گوشت آن را برای ضیافت شب کنار گذاشتند. مسابقه‌ی اسب‌های اهلی در دشت برگزار شد. بیتینین (Bithynien) سوار بر اسب، رقص بسیار زیبا و ملیحی را به نمایش گذاشت. کمی بعد، در کنار آخرین شعله‌های آتش، با صدای رسا و زیبایش آوازی پر از شور و شادی سر داد. دوست دارم کنار مردگان دراز بکشم تا به ارزش خود پی ببرم. آن شب، زندگی رؤیایی خود را با زندگی بزرگ‌ترین خوشگذران پیری که در این مکان تیر خورده بود، قیاس کردم (یورسنار ۱۹۷۴, ۱۸۱).

برادران گنکور در خاطرات خود می‌نویسند: «ویژگی ادبیات قدیم دوربین بودن این ادبیات است، یعنی کلیات را یکجا مشاهده کردن. ویژگی ادبیات مدرن – و نشانه‌ی نوگرایی‌اش– نزدیک‌بینی این ادبیات است، یعنی مشاهده‌ی جزئیات و کلاً ریز بینی.»(پژوهش زبان‌های خارجی ۳۱) از این‌رو می‌توان گفت گرچه یورسنار با انتخاب مضامین تاریخی، و ساختارهای سنتی در صدد احیای سنن گذشتگان است، ولی برخی از مؤلفه‌های نوشتار او ریشه در ادبیاتی مدرن دارد.

زبان یورسنار در این اثر، زبانی فخیم و شاعرانه است. می‌توان گفت او با گزینش چنین نثری برای اثر توانسته است احساسات، رنج و درد و شور و شعف آدرین را به تصویر بکشد. روایت اول شخص نیز، شگردی است که یورسنار برای ممانعت از دخالت‌های نویسنده از آن بهره می‌برد. عنوان رمان *خاطرات آدرین* شکلی از خاطره نویسی یا اثری خودزندگینامه ای را به ذهن القاء می‌کند که در خلال آن امپراتور روم، یادمان‌های دوران مختلف زندگی خود را بازگو می‌کند. البته ابتدای رمان با شکل ادبی«خاطره نویسی» که در عنوان ذکر شده است، مغایرت دارد. در واقع؛ فصول ابتدایی اثر از ویژگی‌های قراردادی رمان‌های مکاتبه‌ای (roman épistolaire) برخوردار است: مورد خطاب قرار دادن مارک اورل با استفاده از ضمیر دوم شخص مفرد «تو»، لحن دوستانه‌ی نویسنده در بکارگیری واژه‌های محبت‌آمیزی چون«عزیزم» و ... :

مارک عزیزم، امروز صبح به مطب دکتر هرموژن رفتم. او تازه از آسیا برگشته است. ساعات اولیه‌ی صبح، وقت گرفته بودم. در مطب، روپوشم را درآوردم و روی یک تخت دراز کشیدم. جزئیات را هم برایت می‌گویم؛ گرچه احتمالا ″شنیدن آن‌ها برای تو هم جالب نیست، توصیف جسم مردی که پا به سن گذاشته است و برای مرگ آماده می‌شود. (یورسنار ۱۹۷۴, ۱۱).

اشتباه نکن مارک، من هنوز آنقدر ضعیف نشده‌ام که خود را به دست خیال بسپارم. اگر قرار بود از قدرت من سوء استفاده شود، ترجیح می‌دادم این امر پنهانی صورت نپذیرد (همان ۲۱).

ولی به تدریج حضور مخاطبی مانند مارک اورل و ضمیر دوم شخص مفرد «تو» کم رنگ می‌شود و در حاشیه‌ی داستان قرار می‌گیرد و جای خود را به«من» حاضر در داستان می‌سپارد:

من به خواندن آثار مورخین، شعرا و داستان‌سرایان رو آوردم. شاید اطلاعات و تجربیاتم را بیشتر به وجود آن‌ها مدیونم تا موقعیت‌های مختلف زندگی‌ام (همان ۳۰).

غالباً مرا متهم می‌کردند که روم را دوست ندارم، ولی روم به چشمان من زیبا بود. من و اعضای دولتم دو سال تلاش کردیم تا توانستیم چهره‌ی شهری با کوچه‌های تنگ را زیبا سازیم و بار دیگر، روم بعد از شرق و یونان به چشم هر بیننده‌ای زیبا به نظر می رسید (همان ۱۱۹).

یادآوری این نکته ضروری است که در خاطره نویسی همواره شباهتی بین نویسنده و شخصیت اصلی داستان وجود دارد، ولی در این اثر به هیچ روی چنین نیست. البته این امر به این معنا نیست که خاطرات عنوان شده در اثر، همگی ساخته و پرداخته‌ی ذهن خیال پرداز نویسنده باشد. همچنان‌که یورسنار، خود نیز چنین می‌نویسد: «صفت کذایی برای این رمان معنایی ندارد، شایسته است که آن را مرور خاطرات خیالی قلمداد کنیم» (یورسنار ۱۹۸۳، ۴۱).

استفاده از «من»، راوی اول شخص مفرد سبب شده است تا برخی، متن را اثری خودزندگینامه ای قلمداد کنند. ولی به باور فیلیپ لژن، تئوری پرداز بزرگ فرانسوی «هنگامی که اثر یک نویسنده، سرگذشت شخصی با تکیه بر وقایع زندگی، به ویژه شخصیت فردی اوست، اثری خودزندگینامه ای به شمار می آید» (لژن،۷۵). بنابراین، این

اثر با معیارهای خود زندگینامه ای لژن مطابقت نداشته و نمی توان آن را به طور مشخص در زمره‌ی آثار خود زندگینامه ای قرار داد.

یکی از ابزار مهم تشخیص ژانر اثر، شخصیت داستانی است. شاید نخستین پرسشی که در ذهن ایجاد می‌شود، این‌است که آیا چنین شخصیتی صرفاً زاده‌ی تخیل نویسنده است، یا در جهان واقعیت، ما به ازای خارجی نیز داشته است ؟ آن‌چه مسلم است، تیپ شخصیتی که او خلق کرده است، به گروه و طبقه‌ی خاصی از جامعه تعلق دارد و این شخصیت، همان فردی است که یورسنار در زندگی شخصی‌اش نیز فرصت هم‌کلامی با او برایش فراهم شده است. او در سفرش به روم با آدرین ملاقات می‌کند و به امپراتوری روم و خاطراتش علاقه مند می‌شود. به نظر می‌رسد که یورسنار به همراه او موزه‌ها و بناهای به‌یاد ماندنی و از تمام آن‌چه که آدرین دیده است، بازدید کرده است تا بتواند مانند او بیاندیشد. بی‌شک، بازدید از معماری آن زمان و کتیبه‌های دوره‌ی باستان، بر بارور سازی نیروی تخیل نویسنده نیز بی‌تأثیر نبوده است.

یورسنار با شناخت و مطالعه‌ی فلاسفه و کتب مورد علاقه‌ی آدرین، می‌کوشد تا فرهنگ و تفکرات او را در اثر خود باز آفرینی کند، چنان‌که خود نیز بر این باور است که «یکی از بهترین شیوه‌های بازآفرینی تفکرات یک انسان، بازآفرینی کتابخانه‌ی اوست» (گوسلویک، ۱۶). از این‌رو می‌توان گفت که یورسنار الگوی عینی برای خلق چنین شخصیتی داشته است، هر چند که در قدرت تخیل و نگاه ظریف زنانه‌ی او هیچ‌گونه تردیدی نیست. در واقع، او به نمونه‌ی واقعی که در زندگی خود تجربه کرده بود، غنای تخیل را می‌افزاید و با پردازش هنرمندانه‌ی خود، اثری جاودان می‌آفریند.

این اثر به استثناء بخش‌هایی از آن مرور خاطرات امپراطوری است که وقایع زندگی و دوران حکومتش را به تصویر می‌کشد. بنابراین، می‌توان گفت این اثر رمانی تاریخی است که نویسنده‌ی آن با بکارگیری ابزار خیال، از یکسو آن‌را جذاب تر می سازد، ولی از سوی دیگر، سندیت رخدادهای آن را مورد تردید قرار می‌دهد. می‌توان چنین ادعا کرد که این اثر یورسنار «اثری ویژه است، زیرا نه به تمام معنا پژوهشی تاریخی است، نه شعر است و نه به معنای واقعی رمان» (همان، ۵۱).

رمان شامل شش فصل با عناوین مختلف است. هر فصل مرحله‌ای از زندگی آدرین را در بر می‌گیرد. بر اساس فصل‌ها، تعداد صفحات نیز متفاوت است. دومین فصل که طولانی‌ترین فصل اثر است، در هشت قسمت، مراحل دستیابی آدرین به قدرت را بررسی می کند. نویسنده با بکارگیری این تکنیک در نقل اثر، با طولانی‌تر کردن برخی از فصول، زندگی پر التهاب، تنوع، ازدحام حوادث و رخدادهای برهه‌ای از زندگی آدرین را به تصویر کشیده است.

بازتاب واقعیات تاریخی با بهره‌گیری از ساختارهای سنتی

رویدادهای پس از جنگ جهانی دوم موجب پیدایش دیدگاه‌های نوین در وادی ادبیات فرانسه شد و غالب اندیشمندان و بزرگان قلم کوشیدند تا دروازه‌های ادبیات را به سوی جریان‌های نوین ادبی بگشایند.

ساختار داستان نویسی، شخصیت پردازی و زبان داستانی تحت تأثیر این گرایش به نوآوری و بدعت، دچار تحولات شگرفی شد، ولی برخی نویسندگان هنوز با بهره گیری از ساختارهای سنتی و طبق اصول مکتب کلاسیسیسم آثار خود را تدوین می‌کردند. *خاطرات آدرین* اثر یورسنار نیز یکی از این آثار است که با رعایت برخی از اصول مکتب ادبی کلاسیسیسم، گاه از زمره‌ی فهرست آثار این جریان نوین ادبی حذف می‌شود.

می‌توان گفت تمامی رمان‌های یورسنار همواره گرایشی به سوی مضامین کهن دارند. در نیمه‌ی دوم این قرن، در اوج شکوفایی جریان نوین رمان نو، او از نادر نویسندگانی است که با گرایش به ارائه مضامین کهن در آثار خود، به ساختارهای سنتی داستان نویسی وفادار مانده است. استفاده از موضوعات تاریخی را نویسندگانی چون والتر اسکات، دوما و هوگو در قرن ۱۹ میلادی باب کردند و نویسندگانی چون یورسنار در قرن بیستم تداوم بخشیدند. بی‌شک، تاریخ باستان، زمینه و زیر بنای آثار ادبی یورسنار است؛ از این‌رو می‌توان او را به نوعی در زمره‌ی نویسندگان تاریخ گرا قرار داد. «در نگرش سنتی تاریخی، تاریخ زیر بنای ادبیات است و دارای واقعیتی عینی است و

تاریخ نویسان قادرند بینشی متشکل و منسجم از هر گروه مردمی و هر دوره را ارائه دهند و تصویر عینی و دقیق هر واقعه‌ی تاریخی را بازسازی کنند»(مقدادی ۱۳۳).

هر نویسنده یا مورخی با گزینش یک مضمون تاریخی، ناگزیر از بازگشت به گذشته است؛ تا از این رهگذر بتواند دنیای پیرامون خویش را بهتر ارزیابی کند. پر واضح است که یورسنار در این اثر به تماشای تاریخ نشسته است، ولی نگاه او به گذشته، نگاهی نوستالژیک نیست و در گذشته‌های دور مامنی نمی‌جوید. او بر آن است تا باور و اندیشه‌های خود را در خلال خاطرات امپراتور روم منعکس کند. از این رو، گر چه یورسنار در پردازش شخصیتی کهن و تاریخی مانند امپراتور روم در قرن دوم میلادی، رنگ، فضا و کلام داستان خود را با سنت‌های کهن می‌آراید، ولی می‌کوشد تا تفکرات خود را در کسوت نویسنده‌ی عصر حاضر در پس چهره و قدرت ماورایی شخصیت داستانی‌اش به انحا مختلف بیان نماید. به طور مثال، اثر را در قالب نامه‌های امپراتور«آدرین» خطاب به «مارک اورل جوان» می‌آفریند تا بتواند در خلال آن، افکار فلسفی و اجتماعی خویش را بیان کند و ذهن مخاطب حساس امروزی را به چالش بکشد. یا در برخی موارد با گزینش مضامین امروزی بر این امر تاکید می‌گذارد. به عنوان نمونه بازیابی هویت و جستجوی خویشتن خویش موضوعی است که ذهن انسان معاصر را به خود مشغول داشته است، ولی در این اثر، علیرغم آن که حوادث مربوط به دنیای کهن است، این درونمایه تبلور می‌یابد: «وقایع زندگی‌ام را مرور می کنم تا به خویشتن خویش پی ببرم و به داوری اعمال خویش بنشینم و به کلامی دیگر پیش از مرگ خود را بهتر بشناسم» (یورسنار،۱۹۷۴،۳۰).

آدرین در قالب شخصیت‌های متفاوتی ظاهر می‌شود: سیاستمدار، شاعر، هنرمند و ادیب، معمار، مسافر و عاشق پیشه. و در قالب هر تیپی پیام اخلاقی مربوط به آن را به خواننده گوشزد می‌کند. به عنوان نمونه، در وادی سیاست باور خود را بدین گونه بیان می‌کند: «من مردم را تحقیر نمی‌کنم. اگر چنین کنم، هیچ حق و هیچ منطقی برای اداره‌ی امور آنان نخواهم **داشت**»(همان،۵۱). آدرین را می‌توان نماد روم باستان قلمداد کرد. نوع زندگی، تفکر فلسفی و نظام سیاسی حکومت او، گواه بر این امر است.

اغلب عناصر داستان *خاطرات آدرین*، از جمله حرکت زمان داستان، از واقعیت زندگی آدرین تقلید می‌شود: آدرین جوان، قدرت را به دست می‌گیرد... ازدواج می‌کند... به توسعه‌ی قلمرو خود می‌پردازد..و در واپسین سال‌های عمرش بیمار می‌شود. .به سخنی دیگر، زمان در این اثر، از توالی منطقی برخوردار است و *خاطرات آدرین* براساس رعایت اصول زمانی- مکانی بازگو می‌شوند و این امر از ویژگی‌های رمان سنتی است. شخصیت پردازی و قهرمان پروری یورسنار، ساختار اثر او را به ساختار سنتی نزدیک می‌کند، در این رمان، قهرمان داستان، مشخصاً «آدرین» است که حاکم بر داستان است و قدرت مطلق در رمان به شمار می آید. بی شک، تقسیم بندی‌هایی دقیق زمانی- مکانی، انسجام در روایت داستان و نیز روایت خاطرات توسط راوی اول شخص به واقعیت پذیری اثر کمک می کند.

نگاهی دقیق به مضامین برجسته‌ی اثر و سبک و سیاق نوشتار یورسنار نشان می دهد که نویسنده نه تنها با احیای سنن گذشتگان، رویدادهای تاریخی را با خیال خود در هم آمیخته، بلکه در خلال داستان با بهره‌گیری از حوادث تاریخی، دغدغه‌های امروزین خود را بیان کرده است. به منظور بررسی این کارکرد هنرمندانه‌ی او، نگاهی موجز به مقوله‌ی مرگ و جایگاه زن در دوران باستان به عنوان دو مضمون برجسته‌ی اثر خواهیم داشت.

مرگ

در ادبیات کلاسیک، درونمایه‌ی مرگ تقریباً همه جا حضور دارد و با تمام جلوه‌های زندگی آمیخته است. از برجسته‌ترین مضامین *خاطرات آدرین* نیز مرگ است. داستان با مضمون«مرگ»آغاز می‌شود و با آن نیز به پایان می‌رسد. از نخستین خطوط داستان، مرگ با بیماری کشنده پیوند داده می‌شود. بکارگیری صفت «کشنده» توسط آدرین نشانگر آگاهی او نسبت به وضعیت خویش است. می‌توان گفت، مرگ با زندگی او در هم تنیده است. برشماری اشکال گوناگون مرگ به ویژه در اثر بیماری، به رایج بودن این پدیده در دوران روم باستان گواهی می‌دهد. رویکرد منحصر به فرد امپراتور نسبت به مقوله‌ی مرگ و پذیرش این پدیده‌ی طبیعی توسط او در دوران کهولت نیز داال بر تجربه‌ی فلسفی اوست.

مرگ به اشکال مختلفی در این اثر ظاهر می‌شود: خودکشی، بیماری کشنده، قربانی کردن انسان‌ها و حیوانات، مرگ طبیعی و مرگ خونبار. آن‌چه توجه هر خواننده ای را به خود جلب می‌کند، رویکرد متفاوت آدرین در دوره‌ی جوانی و پیری با مرگ است. در جوانی، «مرگ» نه تنها دغدغه‌ی فکری او نیست، بلکه صراحتاً وجود مرگ را انکار می کند: «کسی که از زندگی پر شور و شعفی برخوردار است، به مرگ فکر نمی کند. اصلاً مرگ وجود ندارد»(همان ۱۶۴).

مرگ به عنوان واپسین دوره‌ی زندگی، شامل دو مرحله است: احتضار و گذار. آخرین فصل رمان به توصیف مرحله‌ی احتضار آدرین می‌پردازد. بسامد فراوان واژه‌ی «احتضار» (۳۱۲،۳۰۳،۲۶۵،۲۲۴) به زندگی مرگبار و عذاب‌آور او گواهی می‌دهد. «انکار مرگ، تنها شیوه‌ی تدافعی موقت است.» (کوبلر راس ۱۷۸) آدرین که در جوانی منکر وجود مرگ بود، با گذر زمان به تکامل فکری می‌رسد و با بینشی روشن «مرگ» را می پذیرد. به عقیده‌ی هگل «مرگ در ذات حیات وجود دارد و قابل انکار نیست.» (لپ ۲۷۰) بنابراین مرگ نیز واقعیتی است که آدمی با تجربه‌ی مراحل مختلف زندگی آن را می‌پذیرد. می‌توان به کمک واژگان مرتبط با مضمون مرگ در اثر، پیشرفت فکری آدرین را این گونه نمایش داد:

مرگ محوری نامرئی (یورسنار، ۱۵۸،۱۹۷۴) ... مرگ، دنیایی مرموز (۱۶۵).

مرگ، درهای گشوده‌ی غریب به سوی دنیایی دیگر (۱۹۹) ... مرگ، عزیمتی بزرگ (۳۱۱).

بار معنایی واژگانی که نویسنده برای توصیف دنیای رازآمیز مرگ به کار می برد، بسیار قوی است و به گونه‌ای نشان‌دهنده‌ی تعالی و رشد فکری شخصیت داستان در طول اثر است: «می خواهم سایه‌ی مرگ خود را ببینم.» (همان ۱۳) «احساس می‌کنم لحظات پایانی زندگی را تجربه می‌کنم." (همان ۳۱۱) " سعی کنیم با چشمان باز مرگ را بپذیریم.» (همان ۳۱۶) می‌توان گفت؛ مرگ در این اثر به مثابه‌ی ابزار شناخت واقعیات و ابعاد مختلف هستی است. در نگاه رومیان باستان، شباهت عجیبی بین مرگ و خواب وجود دارد، از این‌روست که امپراتور آدرین در صدد شناخت ماهیت این پدیده‌ی غریب بر می‌آید: «به دنبال شناخت ماهیت پدیده‌ی مرگ هستم» (همان ۲۲۰). مرگ ناگهانی یار قدیمی‌اش، آنتینوس تاثیر شگرفی بر ذهن و روان آدرین می‌گذارد. ترس از

مرگ بر او مستولی می‌شود و برای فایق آمدن بر آن، در صدد ساختن بر می‌آید: ساختن شهر، زیارتگاه، قبرستان، کتابخانه و ... : «آدرین، پس از مرگ آنتینوس، دوست دوران جوانی‌اش، خسته و دلزده از زندگی شهری، در آنتیش مستقر می‌شود و به اصلاحات عرضی روی می‌آورد... با ساخت بناهای عظیم و مراکز فرهنگی در آتن، این شهر را به کلان شهر مبدل می سازد» (همان، ۲۳۳).

گرچه یورسنار نویسنده‌ای کلاسیک است ولی در این اثر با استفاده از نمادها به عنوان ابزاری برای بیان اندیشه‌های ادبی خود و با ارایه مضامین دردناکی چون مرگ، توانسته تراژدی وجود و هستی انسان را نشان دهد. بی‌تردید، درک یورسنار از مرگ با دیگر نویسندگان هم عصرش متفاوت است. او نیز همچون قهرمان داستان خود، با مرگ شخصیت‌ها معمولی برخورد می‌کند. به گمان او مرگ، پایانی گریزناپذیر است که در انتظار بشریت نشسته است. می‌توان گفت؛ او با طرح حقایق زیستی انسان در اثر، گاه چهره‌ای واقع گرا از خود می‌سازد.

به موازات مضمون مرگ، بالطبع مفهوم زمان نیز از ارزش خاصی برخوردار می شود. از این‌رو زمان، یکی دیگر از درونمایه‌های اثر به شمار می‌آید. بی‌شک، مقوله‌ی مرگ و علم به محدود بودن دوره‌ی زندگی انسان، به ارزش زمان می‌افزاید. امپراتور در این داستان نه تنها به ارزش زمان واقف است، بلکه در صدد شمارش روزهای عمرش بر می‌آید: «روزهای عمرم را شمرده‌ام.»، «مدت کوتاهی زنده خواهم ماند» (همان، ۱۵). بدیهی است که داستان در دوران باستان اتفاق افتاده است و نویسنده با به تصویر کشیدن دوران کودکی، جوانی و پیری امپراتور، نه تنها به ارزش زمان اشاره دارد، بلکه مرگ را پدیده‌ای انکارناپذیر معرفی می‌کند که امپراتور، مظهر قدرت روم باستان را نیز در کام خود فرو می‌کشد.

جایگاه زن در دوران باستان

در دوره‌ی امپراتوری آنتینوس (Antinos)، زنان در زمینه‌های اجتماعی و حقوقی به ثباتی نسبی دست یافتند. «ولی در تمدن باستان چنین مواردی که زن بتواند به مقام اجتماعی مهم دست یابد، به ندرت دیده می‌شود» (گی ۱۰۵).

در دوره‌ی امپراتوری آدرین، زنان نه تنها در امور حکومتی نقشی ایفا نمی‌کنند، بلکه در زندگی شخصی او نیز نقشی ندارند و غالباً در حاشیه‌ی رویدادهای اجتماعی قرار می گیرند. نمونه‌ی بارز چنین شخصیتی را می‌توان در شخصیت «سابین»، همسر آدرین باز یافت. او در زندگی آدرین، نقش اساسی و تعیین کننده‌ای ندارد و در حاشیه‌ی حوادث قرار گرفته است. زن و نقش او که از مسائل بحث بر انگیز اواسط قرن بیستم میلادی است، یکی از مضامین برجسته‌ی اثر یورسنار است. بی شک زن بودن یورسنار در پردازش چنین مضمونی بی تاثیر نبوده است. زنان در این اثر چهره‌ایی کم فروغ و بی‌تاثیر دارند. ولی در این میان پلتین(plotline) یکی از زنان استثنایی است که در زندگی امپراتوری نقش محوری ایفا می‌کند. پلتین، نماد زنی ایده‌آل است که زینت بخش روح و تفکر آدرین به شمار می‌آید و در تمام مراحل زندگی پشتیبان اوست:«او می‌توانست مرا حمایت کند، بی‌آنکه مشخص باشد کمک از جانب او بوده است. در سختی‌ها به کمک من می‌شتافت و گره‌گشای مشکلاتم بود» (یورسنار ۹۵،۱۹۷۴).

یورسنار با اعتبار بخشی به شخصیت پلوتین و برجسته ساختن نقش او در رمان بر آن است تا از جایگاه زن در تحولات اجتماعی که در ساختارهای سنتی گذشته مورد بی مهری واقع شده، اعاده‌ی حیثیت کند و چنین تلاشی گواه بر شهامت زنانه‌ی اوست.

پلتین را می‌توان نمادی از تدبیر و اقتدار زن معاصر دانست که با بهره‌گیری از خرد و فرزانگی خویش نقش موثری در راهبرد اندیشه‌های حکومتی و مرتفع ساختن موانع زندگی دارد.

قانون یونان باستان حکم می‌کند که دختران در ۱۲ سالگی و پسران در ۱۴ سالگی ازدواج کنند، ولی در این اثر داستانی شاهد ازدواج پسران در سن سی سالگی هستیم که با گزینش همسر کم سن و سال، قدرت و توانایی مردانه‌ی خود را به نمایش می‌گذارند. در نگاه سنتی، از آن‌جا که مردان مرفه جامعه همواره از استقلال مالی و فکری برخوردارند، لاجرم ازدواج آنان به سهولت صورت می‌پذیرد. آدرین نیز از این استقلال برخوردار است و پلوتین مقدمات ازدواج او را با نوه‌ی کوچک تراژان (Trajan) ترتیب می‌دهد. این ازدواج برای آدرین ۲۸ ساله‌ای که در پی قدرت است، به مثابه‌ی پیروزی بزرگ است. ولی زندگی زناشویی با روحیه‌ی جاه‌طلبی و قدرت‌طلبی او سازگار

نیست. شاید بتوان گفت پایه‌ی این ازدواج بر دلایل سیاسی طراحی شده است، بنابراین نمی‌تواند ازدواجی با ثبات و با دوام باشد. «علیرغم آن‌که آدرین همسری برگزیده است، همچنان به روابط پنهانی با معشوقه‌هایش و پسرهای جوان زیبارو ادامه می‌دهد. همسر او نیز ناگزیر است به تنهایی تن دهد» (همان ۱۸۹). نمونه‌ی دیگری از زندگی زناشویی که در اثر به آن اشاره شده است، زندگی لوسیوس (Lucius) است؛ دولتمردی که با آدرین رفاقتی دیرینه دارد و زندگی خانوادگی او نیز بی‌شباهت به زندگی آدرین نیست. از این‌رو همسرش به هیچ روی حاضر به دیدن او نیست و حتی لحظه‌ی مرگ نیز او را عفو نمی‌کند.

دردوران باستان، همجنس‌گرایی جرم محسوب نمی‌شده است، درواقع همجنس گرایی یکی از انتخاب‌های آزادانه‌ی جنسی افراد در این دوران به شمار می‌آید.

نتیجه

رمان‌های یورسنار نقطه‌ی عطفی در تاریخ ادبیات فرانسه هستند. در دوره‌ای که بسیاری از نویسندگان به شیوه‌های نوین داستان نویسی روی آوردند، یورسنار در اثر معروف خود*خاطرات آدرین* با بهره‌گیری از وقایع تاریخی و ارایه‌ی آن در قالب ساختاری سنتی، در صدد است تا به شیوه‌ای غیر مستقیم مخاطبان خود را آموزش دهد.

او در این اثر، مرز میان واقعیات تاریخی و جهان شگفت انگیز خیال را از میان بر می‌دارد، آن ها را با هم تلفیق می‌کند و روایت جدیدی می‌آفریند. داستان بیش از آن که به بیان دقیق مستندات تاریخی برای تاثیر گذاردن بر عقل و خرد خواننده بپردازد، بر آفرینش فضای تخیلی برای انگیزش احساس خواننده تاکید دارد. یک رمان تاریخی، بر اساس مستندات تاریخی تنظیم می‌شود، لذا در صحت حوادث آن، هیچ گونه تردیدی وجود ندارد، ولی از آن جا که اساس *خاطرات آدرین* مستندات تاریخی نیست، نمی‌توان آن را رمانی تاریخی قلمداد کرد. نگارنده بعد از بررسی به این نتیجه رسید که *خاطرات آدرین*، رمانی خیالی است و نویسنده‌ی آن، از رویدادهای تاریخی سود جسته است تا بتواند بهتر کنش‌های ذهنی ونیز اهداف آموزشی و ادبی خود را مطرح کند.

یورسنار با گزینش شخصیت آدرین، او را نمونه‌ای برای ترسیم زندگی فردی و اجتماعی در دوران باستان قرار می‌دهد. آدرین نماد زندگی در دوران باستان است. از خلال شخصیت او، نویسنده به توصیف عملکرد خانواده، آموزش و شیوه‌های خاص آن، نقش زن و ازدواج، مضامین فلسفی چون مرگ و شیوه‌ی تفکر و کنش افراد در دوره‌ی باستان می پردازد. متعادل بودن شخصیت آدرین از او نمونه‌ی مناسبی برای ترسیم نوع زندگی در دوران باستان می‌سازد و دلیل گزینش او توسط یورسنار نیز همین امر است.

گر چه قهرمان تاریخی این اثر به گذشته‌های دور تعلق دارد، اما شخصیتی بیگانه نزد ما محسوب نمی‌شود، زیرا یورسنار بر آن است تا نشان دهد که خصایل و آرزوهای آدمی در درازنای زمان شکل بیش و کم یگانه‌ای داشته است. از این رو بازگشت به گذشته و ساختارهای سنتی بیشتر بهانه‌ای است تا دغدغه‌های عصر خود را به تصویر کشد. گرچه این رمان در عصر مدرن نگاشته شده است، اما از بسیاری جهات اثری کلاسیک به شمار می‌آید: تعالی سبک و سیاق نگارش، رعایت سلسله مراتب داستانی به لحاظ مکانی و زمانی و بازگشت به ساختارهای سنتی.

منابع

بگلی، آن م. *مارگریت یورسنار*. ترجمه‌ی رضا رضایی، تهران، ماهی، ۱۳۸۲.

کوبلر راس. الیزابت *پایان راه*. ترجمهٔ علی اصغر بهرامی، تهران، رشد، ۱۳۷۹.

کهنمویی پور، ژاله. «تصویر فلوبر بر جویز». تهران: پژوهش زبان های خارجی. ش ۳۷، ۱۳۸۶.

لپ، اینالپس، *روانشناسی مرگ*. ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، خجسته، ۱۳۷۵.

مقدادی، بهرام. *فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی*. تهران:انتشارات فکر روز، ۱۳۷۸.

Guslevic , Caroline. *Etude sur Marguerite Yourcenar* , paris :Ellipse,1999.

Todorov , Tzetan*Introduction à la littérature fantastique* , Le Seuil,1970.

Yourcenar , Marguerite. *Mémoires d'Hadrien*. Paris : Gallimard, 1974.

Yourcenar , Marguerite.*Ton et langage dans le roman historique* , Paris : Gallimard, 1983.